

اوراسیا است ولی به بسیاری از مناطق معتدل جهان هم معرفی شده است. در بسیاری از مناطق جهان طبیعی و در بعضی دیگر به عنوان علف مضر در نظر گرفته شده است. یولاف وحشی گیاهی است یکساله و تکلیپه‌ای که با بذر تکثیر می‌یابد. گل‌آذین خوشه‌ای خیلی باز و مرکب (پانیکول) منظمی دارد که در تمام جهات به‌طور یکنواخت رشد می‌کنند. سنبلیچه‌های آن منفرد و از پهلوی فشرده شده‌اند. و در هر یک از آن‌ها ۲ تا ۳ گل ریش‌کدار دیده می‌شود که معمولاً گل انتهایی آن عقیم است. وپ؛ ~ به پَساقے ژندم بَنخ خیرت = جو دوسر پوچ از پس گندم آب میخورد (مثل).

بنسواجک = مفصل تحتانی پا (در حیوانات). م. بنسواجک، شَنزَنک.

بنسای پش، **بنسای بُش** = پشک وحشی
بنسای = توده سنگ؛ **وَز** اُم خو قارج وے ~ **تَر** تیر زببنت = من اسپ خود را مجبور به پریدن از توده سنگ کردم.

بنسایدون = در جایکه سنگ زیاد باشد، توده ای از سنگ ها.

بنسایبنخک، **بنسایبنخک** = چنندش آور، تند و زنده، بیزاری (برعکس. **ملغبنخک**)؛ **وَز** اُم اَرُو ~ **قُد** ات، **پدی** سأم **ملغبنخک** = من اینجا بیزار شدم، بروم آنجا تا برایم خوشایند باشد.

بنسایبج = خواننده، شاگرد.
بنسب چادر = روجایی؛ ~ **خه** **قُد**، **لِبف** خبذن نه سؤد = اگر روجایی باشد، لیاف چرک نمی شود.

بنسب گور = شب کور؛ **توت** ~ **نست** = تو شب کور نیستی؛ **بنسب گور** س. = شب کور ش.
بنسباد = (برعکس روز باد) = شب، باد شبانه.
بنسباده = باد شبانه.

بنسبار = جای برای شب گذراندن، توفیق گاه شبانه؛
بنسباف = آبیاری در شب؛ **دم** خو ژندم تے ~ **دی** = زمین اترا در شب آبیاری کن.
بنسبتون = شبستان.

بنسب-گردک = خفاش؛ ~ **زبن** خو، **وَدند** ذبن، **ادے** دولت مند سپن = خفاش را میگیرند، بلیست میزنند که دولت مند شوند (یاور، اعتقاد).
بنسبنم = شبنم. م. **وَخوا**، **بنهک**.

بنسا = شاید، ممکن، احتمالاً؛ تو زارذ ~ اس مو **قُرَبنت** = شاید دلت از من شکسته است؛ **یم** گَبنت ~ **دوس**؟ = این غله شاید کم است؟. م. **زایرا**.

بنسب چپد، **بنسب چند** = شمشیر؛ **خو** **بنسب چند** یے **چے** رد مه دهک = شمشیر خود را به کسی نده.
بنسب بون = کسی را که شب برای خواب کردن به خانه دیگری دعوت میکنند تا نترسند.
بنسب ۱ = خسته زردآلو.

بنسب ۲ = ترس؛ **بنسب چ** = ترساندن؛ **بنسب-ات** - **وئر چ** = ترساندن؛ **بنسب ذئرتاو** = ترسیدن؛ **بنسب** پے **بنسب**، **بنسب بر بنسب** = با ترس.

بنسب-بنسرفا = اتاله با خسته زردآلو.
بنسب جن، **بنسب-اچینخ** = ترسو.

بنسب جن = ترسو.
بنسب دار = خانه دار، حویلی دار.
بنسب = خانه، حویلی.

بنسارچه یند = گوشت بز یا گوسفند اهلی.
بنسارچه ۱ = انواع حیوانات اهلی (در مورد چهار پایان شاخدار خورد)؛ ~ **چوندار** اند **دُمبه نست** = گوسفند نوع اهلی دمبه ندارد؛ **مَاش** ار ~ **گونست** به مزه دے **دِفبست** = برای ما گوشت نوع حیوانات اهلی به مزه تر معلوم میشود.

بنسارچه ۲ = کسیکه به ایلاق می آید؛ **بیگانه**، **نا آشنا**؛ **یبل** **چز هبن** **بن** اس **یبل** تے **چونست** **ادے**، **بنسارچه** **یبن** **بن** **سِفهد** (نو آدم پے **یبل** **خه** **سِفینت**) = زنان ایلاق دار دیدند که نفر ها بطرف آنها می آیند؛ **ک-اد** **بنوفد** دے **بنسارچه** **یبن** **غئف** **ارد** = شیر بر دهان بیگانگان در ایلاق رفت.

بنسارچه-بوست = پوست بز اهلی؛ ~ **اس** **نخچیر** **بوست** **سُست** دے = پوست بز اهلی از پوست آهو سست تر است.
بنسارگرد = شاگرد.

بنسواجک، **بنسوجک**، **درم**، **بنسارچک**، **بنسوجک** = یولاف وحشی یا یولاف پوچ، جو دوسر پوچ یا گندم کاهو (نام علمی: *Avena fatua*)، گونه‌ای علف از سرده گندمیان آونا است. این جو بومی

بِنَبورچن = بیات، شب مانده (نان)؛ گرده دراز خه رست، وے ته ~ لوقین = وقتیکه نان دراز بماند، آنرا نان بیات (شب مانده) میگویند.
بَنبِه خون، **بَنبِه خان** = تهاجم شبانه، حمله شبانه، نا آرامی در شب؛ **بَنبِه خون دُند** = در شب نا آرام بودن، مزاحم شدن، در شب حمله کردن؛ خودم مو یاد ات زبا رد تو فِرا مو **بَنبِه خون داد** = مرا خواب برد و برادرت در نصف شب مرا نا آرام ساخت.

بَنبُونِه روز = شبانه روز.

بَنبُونِه = شبانی (چوپانی)؛ **بَنبُونِه چ** = شبانی ک. (چوپانی ک). م. پاده بُونِه، چوپونِه.

بَنبُونِیچ = شبان (چوپان).

بَنبِیست (**بَنبِه** = شب، **بِست** = ایستادن) = شب ماندن، شب گذراندن؛ ک-وندے یام ~ روون = (ما) قصد داریم اینجا شب را بگذرانیم؛ **بَنبِیست چ** = شب ماندن، شب گذراندن.

بَنبِیچ = چوب، خمچه م. تاج، بنبب.

بَنبِیجِه = شب؛ **نُر بَنبِیجِهت** مو خبز اند نیسخ = امشب نزد من بمان؛ تو **نُر** ~ ساو پے **یپل** = امشب برو ایلاق.

بَنب = خمیده (برای پنهان نگه داشتن از دید کسی)؛ **یو غل ک-ام اند** ~، **یے یار ته وے نه وینت** = او در آنجا هنوز خمیده پنهان است و کسی او را نمی بیند؛ **بَنب دُنداو** = له دادن (فشردن، به زور جا دادن)؛ **ساو وے یارج بَنب** دُهد = برو آرد را له بده؛ **بَنب خو دُنداو** = خود را خم زدن؛ **یو ژیرے مو تے وپد ات**، **وُز ام خو بَنب داد**، **اگه نی مو کهل اند دانجَت** = او بالای من سنگ انداخت و من خود را خم زدم، اگر نی به سرم میخورد.

بَنبِیست، **بَنبِیست** = زود، تیز؛ **بَنب-بَنب** = زود-زود.

بَنبِیچ، **بَنبِیچ** = روشن، بسیار روشن (رنگ)؛ **بَنبِیچ (بَنبِیچ) سَفید** = بسیار سفید؛ **وے پیخ بَنبِیچ سَفید** = روی آن بسیار سفید است؛ **بَنبِیچ** روشت (مذ.)، **بَنبِیچ راشَت (مذ.)** = بسیار سرخ، سرخ روشن؛ **بَنبِیچ پُنداو** = مکمل سوختن، مکمل خشک شدن؛ **یو مو ژندم بَنبِیچ پُندج** = گندم من مکمل خشک شده (سوخته).

بَنبُند = نام گیاه فشار خون را پاهین می آورد (به باور مردم).

بَنبُنج (بَنبُنجین، بَنبُنجین) = شپدی، باشنده شپد در قریه روشن پایان.

بَنبِرُزداو = ۱-شکافتن، شق کردن، چاک دادن؛ **دے دارگ بَنبِرُز!** = این چوب را بشکاف!؛ **گرده بَنبِرُزین خو**، **کِنبن وے تیر تے گوئست** یا **روغن** = نان را شق میکنند، در بالای آن گوشت یا روغن می اندازند؛ ۲- اجرا کردن بدون نقص و اشتباه، دقیق بودن، دقیق اجرا کردن؛ **مو سأت نُر بَنبِرُز** = ساعت من امروز دقیق است؛ **ید سازمند نُر فا بَنبِرُز دے** = این سازنده امروز باز بدون نقص و اشتباه اجرا کرد (این سازنده امروز باز طوفان کرد).

بَنبِیقتاو = صدای مکیدن آوردن در هنگام خوردن یا نوشیدن؛ **یو ته پی فُرت ات**، **بَنبِیقت** = او شیر ترش میخورد صدای مکیدن می آورد.

بَنبِیقهک = تفنگ چوبی آبپاش؛ **خو دُست قتے وپد نوچک فَرچموخین خو**، ~ **کِنبن** = با دست خود پوست چوب خمچه بید را جدا میکنند و تفنگ چوبی آبپاش جور میکنند. **م. فُلَقَهَنک**، **قَرَنفِجَک**.

بَنبِیقهَنک = ب. **قَرَنفُل** گیاهی است دوساله از جنس میخک ها (Dianthus)، راسته میخک سنانان (Caryophyllales)، خانواده میخکیان (Caryophyllaceae). **قَرَنفُل** گل های کوچک، مخملی با پنج گلبرگ در نوع کم پیر و به رنگ های صورتی، سفید، قرمز، بنفش و مخلوط سفید و قرمز دارد که به تعداد زیاد در یک گل آذین چترمانند با هم مجتمع می شوند. عمر گل ها به چند هفته می رسد. **قَرَنفُل** گلی است خردبته با گلی معطر که در باغ ها برای زینت می کارند. **قَرَنفُل** و میخک را گاه یکی می گیرند.

گل های سفید **قَرَنفُل** در اثر تابش نور خورشید به رنگ صورتی و قرمز تبدیل می شود و به دلیل فاصله زمانی شکوفایی گلها، در یک بوته رنگ های مختلفی قابل مشاهده است. اصل نام آن **گَرَن پهل** از زبان هندی و به معنای «گل گوش» است که صورت عربی شده آن به شکل **قَرَنفُل** در آمده است. **کرن** در هندی به معنای گوش و پهل به معنای گل است. **زنان اهل هند**

آن را در سوراخ گوشواره در گوش می‌کردند تا بسته نشود. واژه کرن‌پهول در هندی بعداً به معنای عام گوشواره نیز به‌کار رفت. در قدما از این گیاه برای خوش بو کردن بوی دهان نیز استفاده می‌شده است. یارم هر گاه در سخن می‌آید بویی عجیب از دهن می‌آید این بوی قرنفل است یا نکهت گل یا رایحه ای مشک ختن می‌آید (بیدل دهلوی-انتشارات الهام-ص ۵۳). وپ.

پنیک = پنیک؛ قُبگه ره ~ پیخُ ام = امروز شام پنیک می‌پزیم. م. خَمبَلِپه.

پنپلناو = درخشیدن؛ پد تو چله قُبّه پنپلت = نگین انگشترت میدرخشد.

پنپلنت، **پنپلث** = کاملاً، بکلی، مطلق؛ ~ اس مو یاد نَبستویج = کاملاً از یاد رفت؛ ~ ام رنوبست وے نوَم = (من) بکلی نامش را فراموش کردم؛ پد تو گهپ پنپل دروغ = این گپ تو مطلق دروغ است.

پنپلست، **پنپلست** = درخشش؛ پنپلست چ، پنپلست چ = درخشش کردن.

پنپهن پهر = ب. بابا آدم که باردان، فیلگوش، آراقیطون، علف پیرزن و پینه خاله (نام علمی: *Arctium*) نیز نامیده می‌شود گیاهی است علفی و دوساله از تیره گل‌ستاره‌ای‌ها (*Asteraceae*).

گیاهی است که به اندازه یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع رشد می‌کند. با برگ‌های درشت و خشن و سبز رنگ با گل‌های توپ مانند و به اندازه فندق یا بزرگتر از آن در باغچه و کنار آبها و یونجه زارها مراتع و مزارع می‌روید. این گیاه در اطراف تهران، البرز، راه چالوس، خراسان، کرمان، رودبار، تفرش، ارومیه اروپا و شمال آمریکا می‌روید و در بعضی نقاط پرورش داده می‌شود. این سرده در ایران ۴ گونه علفی چند ساله دارد، بابا آدم (گیاه «*Arctium lappa*»)، بابا آدم صغیر «*Arctium minus*» و دو گونه بابا آدم خویی «*Arctium palladinii*» و بابا آدم برگه پهن «*Arctium platylepis*» که علاوه بر ایران در شرق اروپا، آناتولی، قفقاز، ماورای قفقاز و ترکمنستان نیز می‌رویند. بابا آدم از گروه کاسنی‌ها به شمار می‌رود. این گیاه از

سوی رومیان باستان شناسایی شده و فواید آن برای سلامتی مشخص شده است. وپ.

پنپینک = ب. نام گیاه (*Morotomia cana*)؛ ~ قنّه ته خو لَنجین رهنگین = با "پنپینک" گونه های خود را رنگ میکنند؛ ~ وے بُن روشت = ریشه "پنپینک" سرخ است.

پنپنخ = ۱- طبیعی (در رنگ)، رنگ نشده، بی رنگ؛ مو وورر پنپنخت رپد = تار (پشمی) من بدون رنگ ماند؛ ۲- راست، مستقیم، صمیمی؛ وُز ام ~ آدم، وُز ته گِرے نه وزون ام = من آدم راست استم و کجی (حیله گری) را نمی‌شناسم.

پنپنخت = راست، مستقیم، صمیمانه (در صحبت)؛ وے رد ام ~ لود = (ما) برایش مستقیم گفتیم.

پنپنخ گوی = راست گو، مستقیم در روی گفتن.

پنپنجن = با اضطراب، با تشویش، در ترس. **پنت** = خپ، خاموشی؛ اذّه پنت، پس ته نه لوقبن = ای بچه خپ، این قسم نمی‌گویند؛ پنت چ. = خپ ک، خاموش ک.

پنتر (ج. پنترین، پنترخیل) = شتر (ج. شترها، شتر خیل).

پنترز هس = ب. خارشتر یا آدور (نام علمی *Alhagi*) گیاهی است پایا از خانواده باقلائیان

(*Papilionaceae*) یا (*Fabaceae*) از زیرخانواده باقالی‌ها (*Faboideae*) و یکی از بنشن‌ها به‌شمار می‌رود. نام دیگر آن علف ترنجبین است. میوه این خانواده ناشکوف است. بوته‌های آن نیمه درختچه‌ای و نیمه‌چوبی است که تا ارتفاع ۵۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر می‌رسد. ساقه‌های آن سبزرنگ با خارهای تیز نوک‌زرد است. ادرار آور و ضد سیاه‌سرفه و تب و لرز است. کاسبرگ آن بدون کرک، زنگ‌مانند و با پنج دندانه مثلثی کوتاه نوک تیز است. دانه‌های آن در درون نیامک پهلوی هم قرار دارند. خارشتر از نظر پزشکی پزشکی سنتی دارای طبع سرد است و برای رفع صفرا و سنگ کلیه و مثانه مؤثر است. خارشتر یکی از علوفه‌های خوراکی برای دام‌ها به ویژه بزها است. این گیاه مقاوم به سرما و دارای ریشه عمیق است و به آب کمی نیاز دارد. خارشتر برای گیاهانی مانند

غلات و چغندر به عنوان علف هرز به‌شمار می‌آید. ریشه‌های خارشتر گاه تا ژرفای ۵ تا ۷ متر هم می‌رسد. میوه آن را ترنجبین (ترانگبین) می‌نامند که به معنی عسل تر است. این گیاه در شوره‌زارهای ایران، عربستان، صحرای سینا، سوریه و هند و پاکستان تا ارتفاع ۴۰۰ متری از سطح دریا می‌روید. وپ.

بِنْتَم = خرگوش؛ **بِنْتَم** پین، **بِنْتَم** پینکے = در خواب خرگوش رفتن؛ کمی بخواب رفتن.

بِنْتُوگ: **بِنْتُوگ نَنْدَاو** = فرو گذاشتن، غرق کردن در آب؛ **بِنْتُوگ** نیستاو = غرق شدن در آب؛ **بِنْتُوگ** یم برنج ناست = برنج در آب فرو رفت.

بِنْتَرِخ = ستاره؛ اس آسمون ~ **خَمبِنْتَاو** = مهارت خاص نشان دادن، موفق بودن (از آسمان ستاره آوردن)؛ توند تو چار اس آسمون ~ **خَمبِنْت** = شوهر تو آدم موفق است. م. ستاره.

بِنْجَنْدِج = شجندی، باشنده شُجند.

بِنْخِج = شدزی، باشنده شِذز.

بِنْچَافِج = شکاف، درز، سوراخ؛ پورگ ار دے ~ **زُبد** = موش در این سوراخ درآمد؛ مو ماث اس مو دست اند **خَطَا سُت** خو، **ذاد** ار تهخ ~ = عصا چوب من از دستم خطا خورد و افتید در شکاف سنگ.

بِنْچِنْتَاو = بریدن.

بِنْچِیف - **خَارْت**، **بِنْچِیف** - **خَارْد** = ب. پونه سا (نام علمی: *Nepeta glutinosa*) نام یک سرده از تیره نعناعیان است. این سرده در حدود ۲۵۰ گونه دارد که بومی اروپا، آسیا و آفریقا است، و همچنین به آمریکای شمالی نیز رفته است. وپ.

بِنْچِیف = ح. مارموت (از سرده *Marmota*).

بِنْچِیفْتَاو = ۱- درز دادن، ترکیدن؛ **دَم** پبیزگ لب مه پف، **پد** **بِنْچَافِت** = این مثنائه (پوقانه) را پف نکن می ترکد؛ ۲- آرام نشستن؛ **خو** جای تے **بِنْچِیفْتَاو** = در جای خود آرام نشستن.

بِنْچِنْفَتَاو = انفجار دادن، شکافتن.

بِنْچِیف-**رَنز** = غار (سوراخ) مارموت.

بِنْخ = آب.

بِنْخ = ۱ جای زیر قبر غه ها؛ ~ اند خه دے پین، آدم لب زهر سوَد = اگر در زیر قبر غه بزند، آدم بسیار درد می بیند.

بِنْخ ۲ = آب گوشت، سوپ.

بِنْخَهوِن، **بِنْخَهوِن** = **بِنْخَهوِن** = خنک خور؛ یو بر تو **بِنْخَهوِن** = او نسبت به تو زود تر خنک میخورد.

بِنْخِیخ، **بِنْخِیث** = انگور فرنگی سیاه (نام علمی: *Ribes nigrum*) یکی از میوه‌های مناطق معتدل است. این میوه بومی کشورهای مرکزی

و شمالی اروپا و شمال آسیا است و در این کشورها به‌طور وسیع کشت می‌شود. انگور فرنگی سیاه میوه‌ای است که در ایالات متحده

آمریکا کمتر شناخته شده است. این میوه (به فرانسوی *Cassis*): نامیده می‌شود و در قنادی و شیرینی‌پزی فرانسوی برای تهیه سس میوه یا

تزیین کیک کاربرد دارد. این گیاه در منطقه ارسباران به اشتباه قره قاط نامیده می‌شود. انگور فرنگی سیاه درختچه‌ای است با شاخه‌های مستقیم

و برگ‌های بریده بریده که پشت برگ‌های آن برجسته می‌باشد، گل‌های زرد رنگ و کم رنگ آن به میوه‌های سیاه تغییر پیدا می‌کنند که بلندای آن

به ۱/۵ تا ۲ متر می‌رسد. وپ. م. رنید، قَرَقات.

بِنْخَنْدَاو = خنک خوردن.

بِنْدَاو = شنیدن.

بِنْدُو دِج = شدجی (باشنده شدوج، در بدخشان افغانستان).

بِنْدِیَار = شخم، خاک ورزی.

بِنْدِجِک = شنیده؛ تمه اواز ~ نه سُت = صدای تان شنیده نشد؛ وے اواز ~ سُت = صدای تان شنیده شد.

بِنْدِجِج (ج. **بِنْدِجِج**) = شدجی، باشنده شدجی (در خاروغ).

بِنْدَاو = آب شدن؛ دے روغن تر فُج زوئذ، ارو مه **بِنْدَد** = روغن را بیرون ببرید، اینجا آب نشود.

بِنْر = ب. رز، گل سرخ، گل محمدی، گل سوری، یا **وَرْد** (*Rose sp.*)، سرده‌ای (رده‌ای) از تیره گل‌سرخ است که نزدیک به ۱۵۰ گونه دارد. جای اصلی رویش رز خودرو در نیمکره

شمالی کره زمین است و تاکنون در نیمکره جنوبی رز خودرو دیده نشده است. گل رز در بسیاری از بخش‌های ایران به خوبی می‌روید

همچنین در اکثر بخش‌های خاورمیانه، اروپا و روسیه نیز به فراوانی یافت می‌شود. این گیاه

برای مصارف صنعتی بیشتر در کشورهای بلغارستان، ترکیه و فرانسه کشت می‌شود. وپ.

بِئْرِیج = بقه.

بِئْرِیجَک = پله (زینه، نرده بان).

بِئْرِت = متصل، چسبیده؛ بئرتے بُرج خه فید، وم ته چسپیک سِئِن لوفین = اگر ستونی در دیوار چسبیده باشد، آنرا ستون چسپیک "چسپیک سِئِن" میگویند.

بِئْرِخ = ب. نام گیاه. م. وینک.

بِئْرِف، **کِرف** = لغزنده؛ بئرف (کِرف) چ. = لغزاندن؛ بئرف (کِرف) س. = لغزیدن.

بِئْرِف ۱، **بِئْرِفُت** = پاک، خالص، انتخاب شده؛ یم گنبت بئرفُت مَبَراج = این غله باقلا نا خالص است؛ بے کَهفچ لئخ مَبِن ات، بیو بئرف چوشچ اُم زابنچ = (من) یک کَهفچ (یک کَهفچ ۲۵ کیلو گرام) باقلا خالص و یک کَهفچ جو خالص گرفتم؛ ۲- پاک، مطلق؛ ک- اده ~ دروغ = این مطلق دروغ است.

بِئْرِفِچَک، **کِربِچَک** = لغزنده؛ اک- دوند ~ قُد دِدے، ویاو زبنت نه بیفت = آنقدر لغزنده بود که قدم گذاشته نمی شد؛ بئرفِچَک چ. بئرفِچَک س. = لغزاندن، لغزیدن.

بِئْرِفه = صدای خفیف، صدای پا.

بِئْرِفا = شوربا، سوپ.

بِئْرِم = شرم؛ بئرم-ات- حیا = شرم و حیا؛ بئرم چ. = شرم ک.؛ بئرم زبنتا = شرماندن.

بِئْرِ-مَرَجُون، **بِئْرِک-مَرَجُون** = مهره های سرخ، مانند میوه گل سرخ.

بِئْرِمنده گے = شرمنده گی؛ بئرمنده = شرمنده.

بِئْرِن = صاف، لشم، نرم؛ بئرنے = صافی، همواری.

بِئْبِن = اناتومی. شش.

بِئْبِن-سور، **بِئْبِن-سورک** = گرفتن محفلی توسط اقارب نزدیک یک روز قبل از عروسی.

بِئْبِنوئل = پر حرف؛ پر حرفی، پرگویی؛ وے بئبِنوئلے مو رد خُش نه سُت = پر گویی او خوشم نه آمد؛ بئبِنوئلے چ. = پر گویی ک.؛ تو لپ بئبِنوئلے مهک = تو زیاد پر گویی نکن. م. پُروسولے.

بِئْف = تزریق، سوراخ، خلیش؛ بئف چ. = تزریق ک.، سوراخ ک.، خلاندن، درون ک.؛ یو شوذے مو پاذا اند ~ چود = او خار را در پای من خلاند؛ ببل اُم ژنچ اند ~ چود = ببل را در برف درون کردم. م. غرق.

بِئْفچ = چوب، خمچه؛ بے ~ زے خو، دے بئیف دی = یک چوب بگیر و این گاو را بزنی؛ بئفچ دُند = چوب زدن؛ ~ بے درخت س. = ترسیدن؛ و هذ ته اس مو ~ بے درخت ساوین = آنها از من بسیار میترسند.

بِئْفچَک = لوله چوبی یا از استخوان برای انتقال ادارا اطفال در گهواره.

بِئْفدِپَک = پختن گوشت در طول شب؛ بئفدِپَک ذ. = پختن گوشت در طول شب.

بِئْفه = آهن خام (فرآوری نشده)؛ ژیر ار کوره کَبِن، اس وم ند سپن زونذبن، کو بئفه = سنگ را در کوره آتش می اندازند و از آن آهن بیرون میکشند، آنرا آهن خام میگویند؛ بئفه دستور غهخ قُد ات لاشه سَت = دختر مانند آهن خام قوی بود، اما لاغر شده.

بِئْفارک-واپن = ب. اشنان (نام علمی: *Seidlitzia rosmarinus*) نام یک گونه از سرده اشنان (سرده) است. اشنان گیاهی است با شاخه‌های باریک، برگ‌های ریز، و طعم شور که معمولاً در شورزارها می‌روید. نام‌های دیگر آن چوبک اشنان؛ اشنان قلیا؛ آذریو؛ آذریویه؛ غاسول؛ خرنده؛ و خلخان است. از خاکستر حاصل از سوزاندن شاخ و برگ گیاه اشنان، ماده‌ای قلیایی «کلیاب» بدست می‌آورند که در مراکز صنعتی و سنتی مانند صابون سازی، سفالگری، شستشوی نخ‌های ابریشم و شیشه‌گری استفاده می‌کنند. در گذشته نه چندان دور نیز مغز ریشه آنرا خشک کرده و به عنوان شوینده استفاده می‌کردند. وپ.

بِئْفپ = کاملا، مطلق (کور)؛ مو باب ~ کور، اچت نه وینت = بابایم مطلق کور است، هیچ نمی بیند.

بِئْفوست = قل قل؛ یو بنوفد ~ تس سَت = شیر قل قل چپه شد.

بِنَقِهپتاو = ۱- پالیدن، جستجو کردن؛ خوندے تر تارکے بِنَقِهپ، نه فودے = هر چند در تاریکی پالید، نیافت؛ ۲= بیهوده گپ زدن، یاوه سرایی کردن. م. خنیتاو.

بِنَقِمباف = گمشده، ناپدید؛ احمد بیک ار پستبف ست خو، بِنَقِمباف ست، غل نست اده = احمد بیک پستیو رفت و نا پدید شد، تا بحال نیست.

بِنِکار = قسمت کلمه مغلق، مثال. بند بِنِکار = دست در رفته؛ شانه خالی کردن؛ ۲- شکار.

بِنِگخچک، **بِنِگخچ** = سردرگم، در گیچی؛ مو کار بِنِگخچک = کار من سر در گم است. م. گخچک.

بِنِگخچن = سردرگم، در گیچی. م. گخچکین.

بِنِگرهنگ = ب. گل سیلن (silene sp.). با گل سیلن ناخن ها، کف دست و انگشتان پا رنگ میکنند.

بِنِگریچ = جوینده، کسیکه می پالد.

بِنِگست = شکست؛ بِنِگست ذ. = شکست دادن؛ بِنِگست خیداو = شکست خوردن.

بِنِگفته = ۱- کف دست، سیلی، یک تکه؛ بِنِگفته دُند = سیلی زدن؛ بِنِگفته-م دے ڈاد وے، یو رخواست = یک سیلی او را زدم و او گریخت؛ (ارقام) یک تکه؛ یو مو رد یے ~ گرده داد = او برای من یک تکه نان داد.

بِنِگفختاو، **بِنِگفختاو** = ۱- شکوفه کردن؛ ۲ مو مونب لَهک بِنِگفختین ات، دم بِنِخ دپف تے دی = بگذار سیب های من شکوفه کنند و آنها را آبیاری کن؛ ۲- مقبول شدن؛ پد رِنیک تُر لپ بِنِگفخ = این زن امروز بسیار مقبول شده؛ تو-ت چار مس چود ات، غلت نه بِنِگفخ = تو شوهر هم کردی، هنوز هم مقبول نه شدی.

بِنِگفه = پراکنده؛ دم ژیر ار بِنِخ مه پتے، دم اند ~ سؤد = سنگ را در آب نیانداز که پراکنده میشود.

بِنِگمبک = ب. یک نوع سمارق (paxillus involutus)؛ ~ اند وے تنه گُلکِن بیخ مِغوند = ساقه "بِنِگمبک" مانند روی چیچکی است؛ "بِنِگمبک" چارچ مِغوند روی دپد = "بِنِگمبک" مانند سمارق میروید.

بِنِگنجه = دستگاہ ی برای قفل کردن دروازه، چنگک چوبی؛ بِنِگنجه دُند = قفل کردن دروازه با چنگک؛ دے سِنوار دِقیے ~ ده = دروازه ستوران را قفل کن. م. تُرسک.

بِنِگنه = نام خوراک، نان میده و گوشت در شوربا تر میکنند؛ ~ گرده بین چو تائچ تیر پرنغ خو، دُذبن گوبنت چود اس تیر، دے ته سورپن اند ببندے کِنبن = "بِنِگنه" وقتیکه نان را در کاسه چوبی میده میکنند، بعد گوشت را بالای آن می اندازند و این غذا بیشتر در عروسی ها است.

بِنِگوف؛ **بِنِگوف دُند** = چک چک کردن، کف زدن؛ بِنِگوف دیتاو؛ ارا، بِنِگوف دِیبِت! ای شما، کف بزنیدم. چک چک.

بِنِگیداو = پالیدن.

بِنِله، **خِلله** = مخروبه، ساختمان مخروبه؛ وپف چید ات محله بین بن شچ ~ گهنبچ = حالا خانه و کاشانه شان به یک مخروبه تبدیل شدند.

بِنِملت = ب. یک گیاه خوشبو.

بِنِمنی = فردا؛ تهم ته ~ خبِنے چید ساو أم = فردا خواستگاری میرویم؛ ~ ته تُرچید ساو أم = فردا خانه میرویم. م. سحر، صبح.

بِنِمپذ، **بِنِمند**، **بِنِموند** = شیرترش؛ وُز أم تُر ~ چورج = من امروز شیر ترش جور کردم؛ دوسک ~ مو رد دهک = کمی شیر ترش برایم بده. م. نِماد.

بِنِمند = بب. بِنِمند.

بِنِناو، **بِنِناج** = شنا؛ وُز ته دو ~ تے مم قول سهر کِن أم = من با دو شنا این قول را طی میکنم؛ بِنِناو دُند، بِنِناج دُند = شنا کردن؛ یو بشهند بِنِناوے داد = او خوب شنا کرد؛ تو غل ~ دُند نه فِهردِیے = تو هنوز شنا کردن را یاد نداری.

بِنِناوردِهذیچ، **بِنِناوهر** = شناور.

بِنِناورے جاگه، **بِنِناورے جایگه** = جای برای شناوری، حوض شناوری.

بِنِناورے = شناوری؛ بِنِناورے چ. = شناوری ک.

بِنِنگرک = چوب دو شاخه برای دور کردن خار.

بِنِنیچ = گوش کن.

بِنِوُخ خارک = ح. دلِیجه (نام علمی: Kestrel) پرنده ای شکاری از سرده شاهین است که در آسیا، اروپا و آفریقا زندگی می کند. دلِیجه چند

گونه دارد که دو گونه دلیجه معمولی و دلیجه کوچک در بیشتر مناطق ایران، در دشتها و کشتزارها و حتی در شهرهای بزرگ مانند تهران، به صورت مهاجر و بومی، دیده می شوند. وپ.

بنوخ = باد؛ بنوخ چ. = باد ک. (گندم در ایام خرمین کوبی)؛ بنوخ خو دنداو. = خود را گاز دادن (خود را تاب دادن). م. شمال.

بنوخ-بُفج = طوفان، باد تند، گرد باد.

بنوخه-دخ = طوفان، باد تند، گرد باد.

بنور = تحریک، تهمت؛ بنور دنداو = تحریک کردن، تهمت زدن؛ مو ته بنور مس خه ذین، وُز ته پے خو چار قهر نه کین ام = اگر مرا تحریک هم بکنند، من بالای شوهر خود قهر نمی شوم؛ دے پبن بنور ذاد خو، ید یت به-داوے مو بنیفاو = او را (در مورد من) تحریک کردند و آمد، دلش بود مرا لت کند.

بنوره-دخ = تحریک، تهمت.

بنور ذهذیج = تحریک گر، تهمت گر.

بنور-بنور = دل بدی؛ تمه زارذ بنور بنور خه کینست، قند چای برنژبت = اگر دل بدی دارید، چای بوره دار بنوشید؛ وے زارذ غل بنور-بنور کینست = او هنوز دل بدی دارد.

بنوست = صدا، سرو صدا (شوست)؛ چوینست أم مو تر کهل هر-چیز خه ~ نرجید = دیدم چیزی از سر من شوست گذشت.

بنوف-جیخ، **بنوفد جیخ** = شیر خانه، محل نگهداری شیر در ایلاق. م. کچارک، شیرخونه.

بنوفد = شیر.

بنوفد-آشو = مخلوط شیر و روغن.

بنوفد-خار = ۱- شیر خوار؛ ۲- شیری (شیر دهند)؛ دم مَر-خو-رد ~ یاس = این گوسفند شیری را ببر برای خود.

بنوفدک-وابن، **بنوفد-وابنک** = ب. (کاهوی خار دار یا گاو چاق کن-*Lactuca serriola*) کاهوئک یا کاهوی خاردار گیاهی یکساله زمستانه یا دو ساله که توسط بذر تکثیر می شود. کاهوئک دارای ساقه های نسبتاً سخت و تو خالی، در بخش بالایی منشعب، به رنگ سفید متمایل به قرمز و رگه دار است. برگ های آن نسبتاً بزرگ،

به رنگ سبز متمایل به آبی هستند. کاهوئک گیاهی است به صورت ایستا با ارتفاع ۳۰ تا ۱۸۰ سانتی متر. وپ.

بنوفد-وابنک = بب. بنوفدک-وابن.

بنوک = ۱- کف دست؛ ۲- مشت (یک مشت)؛ یے ~ یارج مو رد دهک = یک مشت آرد برایم بده؛ بنوکین اند س. = لاغر شدن (بسیار)؛ یو غذه بنوکین اند بنُدج = آن بچه بسیار لاغر شده؛ پیرے ره گور، شچ یه بنوکین اند سیخ = پیری در گور شود، حالا او (مث.) بسیار لاغر شده است.

بنون = کون، مقعد، نشستگاه؛ خو ~ سیت تے ربیداو = نشستن؛ روزے بر دراز یو خو بنونے سیت تے نه ربوید = تمام روز او در جایش نه نشست. م. شَرذیخ.

بنونزن، **بنونرخ** = چوب دراز، عصا چوب (از شکارچی)؛ ~ قتی -م وَم فز کهل ارد ذاد = با عصا چوب در سر بز زدم. م. ماث.

بنوینچ = کرباس.

بنوینچن = از کرباس ساخته شده.

بنه پَرک گُل = گل شاپرک (گل قاصدک)؛ گُل قاصدک، خبررسانک، خبربیار یا خبرچین (نام علمی: *Taraxacum*) که در طب سنتی به طَرَحَشَقُون یا طَرَشَقُون معروف است گیاهیست علفی و دایمی که ساقه آن به ارتفاع ۴۰ سانتی متر می رسد. این گیاه دارای ریشه های به رنگ قهوه ای مایل به زرد و پر از شیرابه سفیدرنگ است. گل های قاصد معمولی و «*Taraxacum sect. Ruderalia*» و «*Taraxacum officinale Weber*» دسته ای

از دک را تشکیل می دهند که همگی از خانواده گیاهان دارای گل های سبدی (*Asteraceae*) هستند. گل قاصد که به نام های «هَنَدَبای بَری»، «خبربیار»، کاسنی بَری و دندان شیر نیز معروف است گیاهی است علفی و دایمی که به طور خودرو در بیشتر مزرعه ها و دشت ها، در وسط چمن، حاشیه شورزار، کنار جاده ها و زمین های بایر و به طور کلی در همه جا می روید. این گیاه دارای ریشه ای به رنگ قهوه ای است که تا یک متر (و به ندرت تا دو متر) می رسد. ساقه و ریشه این گیاه پر از شیرابه سفیدرنگ است. وپ.

بنه پَرَک (بنهب + پَرَک) = شاپرک.

بنه پهر = پر زدن (بال زدن)؛ بنه پهرذنداو = پر زدن؛ تو بشهند رقاصه نه فهدذینت، دسٹ ~ دهنه = تو خوب رقص نمی توانی و همینطور بال میزنی.

بنه پهلوون گل = ب. گل جعفری.

بنه دود، بنه دود (بنه + تود) = شاه توت، گونه‌ای درخت گل دار متعلق به خانواده توت سانان (Moraceae)، و بومی آسیای جنوب غربی می‌باشد. کاشت این درخت در زیستگاه بومی‌اش از پیشینه‌ای چنان طولانی برخوردار است که مشکل می‌توان گستره طبیعی انواع مختلف آن را به‌طور دقیق مشخص نمود. در سرده توت‌ها (Morus)، درخت شاه‌توت از همه کوچک‌تر است و بلندی آن گاه ممکن است تا ۳۰ پا (حدود ۹ متر) برسد، و در صورت عدم رسیدگی در سن پایین به شکل بوته باقی می‌ماند. این درخت عمری طولانی دارد و بعضاً دیده شده چند صد سال میوه دهد. میوه شاتوت بزرگتر از توت سفید است و رنگ آن قرمز تیره یا ارغوانی و مزه‌اش ترش و شیرین و مطبوع است. شاتوت را می‌توان به صورت خام، پخته یا مربا مصرف کرد. وپ.

بنه دهخت = تخته‌ایکه در پهلوی تیر اصلی در داخل خانه می‌اندازند؛ ~ ووس تیر تے، اس وے تے چارخونه سر سوڈ = "بنه دهخت" در بالای تیر اصلی است و بالای آن چهار خانه (بطرف روزن) شروع میشود.

بنهب - لُرخک = کابوس شب؛ خوذم اند ~ وے انجوڈ، یے قهد به ناکهف اند اندیود خو، در لیرخڈ سٹ = در خواب او را کابوس شب گرفت، از جایش تکان خورده بلند شد و شروع به لرزه کرد.

بنهب = شب؛ بنهبه-جیقف = شبانه، در شب، از طرف شب.

بنهب-تاقے = کلاه برای پوشیدن از طرف شب. **بنهر =** شهر.

بنهر بینج، بنهرے بینج = ۱- ارزن کلان (در پامیر کشت میشود)؛ ۲- گل آفتاب پرست.

بنهرستون = شهرستان.

بنهرگبته = شهر گشته.

بنهرم = اناتومی، رجم یا زهدان اندامی است در بدن جنس ماده پستانداران که جنین در آن به‌وجود آمده و رشد می‌کند تا هنگام زایمان فرا رسد. رحم مانند یک گلابی وارونه در محوطه لگن و در خط وسط، میان مثانه و رکتوم قرار دارد. رحم دارای یک تنه و گردن رحم است و مهیل (واژن) در سمت داخل بدن به رحم متصل می‌شود. رحم دیواره‌های ضخیم عضلانی دارد. در حقیقت این عضلات، قوی‌ترین عضلات بدن یک زن هستند. انقباض همین عضلات است که در هنگام زایمان بسیار شدید می‌شود و باعث خروج نوزاد و نیز درد زایمان می‌گردد. وقتی که زنی حامله نیست رحم تنها حدود ۵/۷ سانتی‌متر طول و ۵ سانتی‌متر عرض دارد و در حدود ۳۵ گرم وزن می‌باشد اما پس از بارداری ابعاد و وزن رحم افزایش می‌یابد. وپ.

بنهرے = شهری.

بنهرے-وابنک = ب. سنبل الطیب یا علف گربه (نام علمی: *Valeriana officinalis*) گیاهی است که بوته ای استوار و چندساله دارد و در اروپا و بخش‌هایی از آسیا می‌روید. دارای ریشه‌ای کوتاه و بوته‌ای با ارتفاع بین ۵۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر می‌باشد. ریشه این گیاه در طب سنتی ایران دارای ارزش دارویی است و از آن به عنوان آرام‌بخش اعصاب، خواب آور، ضد تشنج، درمان افسردگی، هضم‌کننده غذا و ضد دل‌پیچه استفاده می‌شود. نام علف گربه برای این گیاه ناشی از ویژگی آن است که گربه‌ها را به خود جذب می‌کند و نوعی اثر روان گردان در آن‌ها دارد. این خاصیت به دلیل وجود آکتینیدین در عصاره این گیاه است که به فرمون‌های بدن گربه‌ها شباهت دارد. این گیاه اثر مشابهی نیز بر روی موش‌های صحرایی دارد. خواص درمانی سنبل الطیب (علف گربه) سنبل الطیب گیاهی است علفی و چند ساله که ساقه آن به‌طور عمودی تا ارتفاع دو متر بالا می‌رود. این گیاه به صورت وحشی در جنگل‌های کم درخت، در حاشیه جویبارها و گودال‌ها در بیشتر مناطق آسیا و ایران می‌روید. سنبل الطیب دارای بویی

مطبوع است و گربه بوی این گیاه را از فاصل دور تشخیص داده به طرف آن می‌رود و در اطراف آن به جست و خیز می‌پردازد و از بوی آن مست می‌شود. گل‌های سنبل الطیب برنگ سفید یا صورتی و به صورت خوشه‌ای است. قسمت مورد استفاده این گیاه ریشه آن است و معمولاً از ریشه گیاهی که بیش از سه سال عمر دارد استفاده می‌شود. سنبل الطیب پس از خشک شدن برنگ قهوه‌ای در می‌آید. طعم آن تلخ ولی خوشبو و معطر است. عطر آن پس از خشک شدن بیشتر می‌شود. وپ.

بنه‌سپَرخ = ب. شاه اسپرغم، شاه اسپرم (نام علمی: Tanacetum balsamita) یکی از گیاهان دارویی خوشبو است که به ویژه در مراغه یافت می‌شود و تابستان‌ها که رشد آن پایان می‌یابد عرق آن را می‌گیرند. عرق آن برای درمان دل درد و دل پیچه و همچنین برای خوشبو و خوشمزه کردن چای، دوغ و آبدوغ خیار به کار می‌رود. برخی آن را به نام ریحان عروسان آورده‌اند. وپ. م. بنه‌خِرُخ.

بنه‌ست، **بنه‌س** = قلاب ماهیگری، چنگک ماهیگیری.

بنه-سِن = ۱- ستون شاه (ستون مهم خانه پامیری)؛ ۲- اتکاه، امید؛ توند تو فِرا تو-رد ~، دے اقبین ات بے چه پِروا نست = برادرت برای تو اتکاه تو است، به همین خاطر پروایی کسی را نداری.

بنهش ۱ = ب. نوع باقلا.

بنهش ۲ = بیضه.

بنهک = نم، نمناک؛ بنهک زئبنتاو = نم گرفتن. م. وخوا، بنب نم.

بنهل = برآمدگی، لبه، طاقچه؛ تے تر ~ خو، ار تگاف گله دھذ ام = برویم به لبه کوه و از آنجا پاهین ببینیم. م. پره.

بنهنه = شاه زاده؛ یو ~ فُد، یعنی اس بنه بین = او شاه زاده بود، یعنی از نسل شاه.

بنوج گهر (ج. بنوج گهر بن) = کسانیکه کشت را از علف هرزه پاک میکنند.

بنوج = چیدن، وجین کردن، پاک کردن کشت از علف هرزه و خود رو؛ دھذ رِنکِبَن بنوج

کِنِبَن = زن ها کشت را از علف هرزه پاک میکنند.

بنوج-وابنک، **بنوجک-وابن** = علف هرزه چیده شده از کشت.

بنوفخ = سوراخ برای دسته (تبر، تیشه...); یم تَقهر دسته ار ~ افَلَقَه سَخ = سوراخ تبر برای دسته اش فراخ شده است؛ چب تر بنوفخ = پرشده، پرشده تا آخر؛ به گرزبنت بی عَمَت چب تر بنوفخ = او (م.ث.) قاشق را پر کرده و بی غم زده روان است (خورده روان است).

بنوم = شام؛ بنومکے = شامگاه.

بنون = گردنه خیک یا مشک که از طریق آن پف میکنند؛ وُز خو زناخ بنونبن قیس ام = من گردنه های مشک خود را بسته میکنم. م. پُفِجَک.

بنونچه گرے = داماد داری.

بنونچه = داماد.

بنونه بندے = قسمت چار خانه در زیر روزن.

بنسب ۱، **بنسب**: **بنسب دند** = ۱- قطع کردن؛ وُز سَام خو توذ بُن بن بنسب دهم = میروم زیر درخت توت را پاک کنم؛ ۲- ریز ریز کردن؛ دھذ ته وے دانبخ ذبن بنسب = آنها با چوب ها پشم را ریز ریز میکنند؛ اول وون وبنگمببن، بعد ته بنسب ذبن خو، درو نمد مالت سبن = اول پشم را حلاجی میکنند، بعد با چوبها ریز ریز میکنند و شروع میکنند به نمد مالی.

بنسب ۲ = چوب، خمچه.

بنسب-ذارگ = چوب برای ریز ریز کردن پشم.

بنسپد = سنگ مسطح کلان؛ دم ~ مور دھک، تماکے دم تے سنو ام = آن سنگ مسطح را بمن بده، تمباکو بالای آن خرد (نرم) میکنم؛ ~ تے زَرِیخ (زَرِیخک) = مقبول، جذاب؛ یه ~ تے زَرِیخ چناو، دس خَشرووی ادے اچت نه بافت = او (م.ث.) جذاب است، آنقدر مقبول که امکان ندارد؛ تر ~ دند = به زمین انداختن؛ تر ~ خو دند = به زمین خود را انداختن.

بنسپدن = سنگی، جور شده از سنگ مسطح.

بنسپگ = رُخام گچی یا آلباستر نوع توده‌ای ریزدانه سنگ گچ است که متراکم، چرب مانند، بی‌رنگ یا سفید می‌باشد. رخام گچی که زیاد شفاف نیست و فاقد رگه است و ترکیبش برخلاف

رخام آهکی به جای آن که از کربنات کلسیم باشد از سولفات کلسیم و سفیدرنگ است و برخلاف رخام آهکی در برابر اسیدها جوش نمی‌کند. از رخام گچی هم برای ساختن لوحه و سنگ قبر استفاده کنند و به رخام سپید نیز مشهور است. سنگ گچ رشته‌ای با جلای ابریشمی را ساتین اسپار و نوع دارای پولک‌های رخ‌بزرگ بی‌رنگ و شفاف را سلنیت می‌گویند. رخام گچی و ساتین اسپار را برش و صیقل می‌دهند و برای اهداف تزئینی استفاده می‌کنند اما کاربرد آن‌ها به دلیل سختی کم، محدود است. وپ؛ ~ قته یام خو ووژره سفے چود= با رخام حجره خود را سفید کردیم. م. سفے-خاک.

بنبم ۱= ۱- مواد خوراکی؛ یے بنهب ~ مورد قرے= برای نان شب مواد خوراکی برایم پیدا کن؛ ۲- حصه، بخش، مقدار غذا برای یکمرتبه؛ فبگه ره، یے ~ گوشت یست= برای نان شب یک مقدار گوشت برای یکمرتبه است.

بنبم ۲= بب. شبم.

بنبمون= پشیمان؛ بنبمون س. = پشیمان ش.

بنبوه= شیوه (نام جهیل در ولایت بدخشان افغانستان)؛ بنبوه قول یے ارخت کهل= قول بالا تر از ارخت است؛ بنبوه بنفخ= مهم نیست، بی تفاوت؛ دم ارد بنبوه بنفخ، ید ته نه فهمت دبفن= برای او (مث. بی تفاوت است، او این چیزها را نمی‌فهمد).

بنبنتاو= محافظت، دل سوختن؛ تو خو پُخ بنبنتت موند کار رمے یے= تو به بچه ات دل می‌سوزانی و بچه مرا بکار روان می‌کنی؛ خو بنبنتاو= تنبلی کردن؛ بهس خو بنبنت، سه پس ژیز= تنبلی بس است، برو پشت هیزم.

بنبج (ج. بنبجن، بنبجن، بنبج خپل)= گاو (نر). **بنبج-اند، بنج-اند=** از گاو؛ بنج-اند بونه-ت، دئ قوبند= گوشت گوسفند را بنام گوشت گاو می‌خورند (مثل)؛ بنج-اند گوشت= گوشت گاو.

بنبج-بوست= پوست گاو؛ موند غله (غله) ~ = من پوست گاو کلان دارم.

بنبج-وڈچک= تیره بال لاکه- **bombycillidae** (تعداد گونه‌ها: ۱) مشخصه

این پرنده، پرهای نرم و ابریشم مانند آن است و معنای نام علمی آن نیز دم ابریشمی می‌باشد. نوک برخی از شاهپرها بال لاکه قرمز است و در بال لاکه‌های بوهمی و سدري به رنگ قرمز لاکه می‌باشد. پاهای پرنده کوتاه و قوی بوده و بال‌ها و کاکلشان نوکتیز می‌باشد. پاهای چشم‌ها و نوک پرنده تیره رنگ است و خطی سیاه از میان چشمها عبور میکند. پره‌های پایین نوک نیز سیاه‌رنگ می‌باشد. دم بال لاکه کوتاه است و انتهای مربع مانند آن زرد و یا قرمز می‌باشد. بال لاکه‌ها پرنده‌گانی شاخه‌نشین هستند و در جنگل‌های شمالی زندگی می‌کنند. غذای اصلی آنها را از آغاز فصل تابستان تا شروع بهار، میوه‌های فصلی همچون توت فرنگی، توت، تمشک، گیلاس، انگور و زغال اخته تشکیل می‌دهد. در فصل بهار نیز از شیرۀ جوانه و خود گل‌ها تغذیه می‌کنند. این پرنده‌گان در زمان‌های گرمتر از سال به شکار حشرات نیز می‌پردازند و معمولاً لانه‌هایشان را یا در مناطقی که میوه فراوان دارد بنا می‌کنند یا آنها را در نزدیکی آب می‌سازند تا بتوانند حشرات در حال پرواز در آنجا را شکار کنند. دپا.

بنبچک= هسته سیب.

بنبذ بون= پاسبان حیاط تابستانی برای چارپایان. **بنبذ=** شاله، طویله، حیاط تابستانی برای چارپایان. م. بناد، قراو.

بنبیرخ ۱، بنبیرخک= نام کرمک زرد رنگ؛ ~ دراز ات زیرد ات برک چیرم= "بنبیرخ"- کرم دراز، زرد رنگ و باریک است.

بنبیرخ ۲، بنبیرخک= ۱- پاک، خالص، خالی؛ مم بنبیرخک بنرقات-مورد چیز فود، ارو گوشت نیست= چرا این شوربای خالی برایم آوردی، در آن گوشت نیست؛ ۲- لچ؛ توت بنبیرخک، خو پویناک پنخ= تو لچ استی، کالایت را بیوش؛ ۳- بدون چیزی؛ وم بنبیرخه سبخت-مورد دهکچود، وژ ام وم بنبست= سوزن بدون تار ایکه بمن دادی، من آنرا گم کردم. م. شلک.

بنبزداو= دوختن، ترمیم کردن؛ لُق آپهر بنبزبت، وخته خاو اند درکار سوؤد= کالای کهنه را

ترمیم کنید(بدوزید) که در وقت درو کار می آیند.

بنسف-جاگه، بنسف-جایگه=جای برای گذراندن شب در تابستان؛ تیغ لب خه فید، تر شرفداج لهف کنین بنسف-جایگه خو بنسافخین= اگر پشه زیاد باشد، در لب رود خانه جایی برای خواب کردن جور میکنند.م. بنبار- جاگه.

بنسفاو= خواب کردن.

بنسفاو= لت و کوب ک، زدن.

بنین بوبنک=ورم، التهاب، جوش(اکنه).

بنین چوشچ= جو دامی.

بنین= خاکستری(رنگ).م. کبوت.

بنین-جور(مذ.)، بنین-جهر(مٹ.)=خاکستری خال خال(لکه لکه)؛ بنین-جهر مزین موند ذبیون= گوسفند های خاکستری خال خال دو رأس دارم؛ شاین بنین-جور ات و ۷ کهل زریخ دستور= رنگ شاهین خاکستری خال خال و سر آن مانند کوگ است.

بنین-خیم= چشم آبی، چشم خاکستری؛ بنین-خیم مس فید، و ز ام وم زیوج= اگر چشم خاکستری هم باشد، من او(مٹ.) را دوست دارم.

بنینچ= ۱- ساقه های خشک جاشیر علفه ای برای سوخت استفاده میشود؛ ۲- بقایای ساقه های خشک علفه.

بنین-شوند=ب. سنجد تلخ، کام، کهام (نام علمی:

Hippophae rhamnoides) نام یک گونه از سرده سنجد تلخ است. وپ؛ گیاه سنجد تلخ درختچه ایست خاردار و به ارتفاع 1 تا 3 متر که به حالت وحشی وجود دارد نام علمی آن یونانی است و از دو واژه *Hippos* به معنای اسب و *pheos* که نباتی است خاردار تشکیل یافته است انتشار این درختچه در اروپا و آسیای غربی و مرکزی است و تا مغرب چین و شمال غرب هیمالیا پیش می رود و در ایران در ارتفاعات البرز تا آذربایجان و طالقان و دره کرج انتشار دارد و برای پرچین باغها بکار می رود. از ریشه های ضخیم این درختچه به سهولت پا جوشهای بسیاری خارج می شود که خود موجبات انبوه شدن گیاه را در ناحیه ای

فراهم می آورد و از این جهت است که در اراضی ماسه ای سواحل دریاها برای جلوگیری از حرکت تپه های ماسه ای این درختچه را می کارند تا به سهولت بر اثر انبوه شدن جلوی پیشرفت این تپه ها را بگیرد. برگهایی دراز و باریک، نوک تیز و به درازای 5 تا 6 و به عرض یک سانتی متر دارد. پهنک برگ آن فاقد دندان و لی دارای دمبرگ بسیار کوتاه است سطح فوقانی پهنک برگهای آن به رنگ سبز خاکستری ولی سطح تحتانی آنها نقره ای و پوشیده از فلسهای مایل به خرمائی است گلهای آن که در اوائل بهار ظاهر می گردد، رنگ مایل سبز دارد و بر دو نوع نر و ماده می باشد. میوه اش کوچک تقریباً کروی به رنگ زرد و نارنجی و دارای طعم ترشی است. دوران گل دهی: اردیبهشت - خرداد زمان برداشت میوه ها: اردیبهشت تا آبان. رشد؛ (*Hippophae rhamnoides*) شاخه های ضخیم آن برای ذغال و میوه و گل های آن برای آرایش و ملایم نگه داشتن دستان استفاده میشود؛ ~ ته ته مس بهره سؤد= سنجد تلخ هم میوه داردم. گل شوذ.

بنین-قدیرم=ب. درمنه، یوشان، ترخ(نام علمی: *Artemisia rutifolis*) جنسی از گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۳۰۰ گونه گیاه از تیره کاسنیان هستند که کپه های خوشه ای و گل هایی معمولاً تلخ دارند. وپ.

بنینپخک= صبح وخت، سپیده صبح(گل صبح).
بننوتاو، بننوداو= خارش کردن(در چشم)؛ ار مو خیم غبار داد خو، مو خیم شیچ بننوت= در چشم من غبار رفته و حالا می خارد. م. خرتاو.
بننیداو، بننیتاو= خواندن.